

۱۶۷۵۷

باربر اسلام	مجله
۱۳۴۳	تاریخ نشر
۲۴	شماره
	شماره مسلسل
فتح	محل نشر
عاری	زبان
جوهر اسلمی	نویسنده
۳۴ صفحه	تعداد صفحات
هدیه درویش (۱)	موضوع
(۲) سمع و بصر در دینی	سرفصلها
	کیفیت
	ملاحظات



آیت الله جوادی آملی



هدایت در قرآن

مجاری ادراک

گوش ندارند، سمیع و بصیر نیستند، کر و کور ولانند:

"صم بکم عمی فهم لا یعقلون"

آیاتی به این مضمون هست که ناظر به سمع و بصیر و بیان درونی است، اینکسه می فرماید:

"ختم الله علی قلوبهم و علی"

"سمعهم و علی ابصارهم قشاقه"

معلوم می شود که سمع و بصیر درونی مراد است نه سمع و بصیر بیرونی.

مجاری ادراک

در قبال این آیات، آیات دیگری است که همین سمع و بصیر را مجاری درک میدانند اگر انسان از این سمع و بصیر که مجاری درکند بهره صحیح برد سمیع و بصیر می شود و اگر از این مجاری ادراک، بهره صحیح

غلههایی که از راه سمع و بصیر و تفکیر و اندیشه نصیب انسان می شود آن را دعوت کرد و تائید کرد، می فرماید: ما به انسان سمع و بصیر دادیم تا ببیندش. آیاتی که در قرآن راجع به سمع و بصیر انسان نظر دارد دو دسته است:

یک دسته آیاتی است که سمع و بصیر درونی و باطنی را مطرح می کند، می فرماید: اینها که شما می بینید تبهکار و مجرمند. اینها شنوا نیستند، با اینکه اینها حرف می زنند، ولی حرف صحیح نمی زنند. اینکه قرآن می گوید: ما انسان را بیان آموختیم، آئین حرف زدن آموختیم، انسان را کویا کردیم "الم تجعل له عینین و لسانا و شفتین" یا بیان را به انسان آموخت:

"الرحمن علم القرآن خلق الانسان"

"علمه البیان"

مذکک بهنگار و مناقین می گوید: اینها

انسان موجود متفکری است که عملش بر اساس فکر و علم است. او متحرک بالعلم و متحرک بالاراده است و هدایت او جز از راه علم و ادراک نخواهد بود. ولی باید دید که این علم را چگونه و از چه راهی باید فراهم کند؟ و تشخیص حق و باطل و صواب و خطایش از کجا است؟ آیا راهی هست یا نیست؟ اگر راهی نیست چگونه قرآن انسان را به تفکر دعوت کرده است و اگر راهی هست آن راه را قرآن بیان کرده یا راهی را که عقلا به فطرت خودشان طی می کنند؟ قرآن کریم که تا انسان سخن می گوید و احتجاج می کند بر چه اساسی احتجاج نکند؟ یا چه روشی سخن می گوید؟

سمع و بصیر درونی

آیاتی که در قرآن کریم هست راجع به

بسم الله الرحمن الرحيم

خدا هر که را بخواهد اسماع می کند و تو نمی توانی اسماع کسی آبان را که در قبرها دفن شده اند.

اینها را مردگان مقبوری می دانند که سمیع و بصیر نیستند. معلوم می شود که در این آمال و اوام و ملائق باطلشان دفن شده اند. آری! این همان کسی است که:

"قد خاب من دساها"

خود را در اینجا دفن کرده است و الا رسول الله (ص) که به قبرستانها نمی رفت که آنها را موعظه کند که خدا می فرماید: تو اسماع نمی کنی آنها که در قبرند! نه، این کسی که مرده است خود برای خود قبری کرده و خود را در آن دفن کرده چون نه گوش دارد، نه چشم دارد و نه دل بیدار دارد. بنابراین، مقصود چشم و گوش درونی است که هم یا اندیشهها سازگار است هم با مشاهدات و اما آنچه که در سوره نحل بیان شده به عنوان نعم الهی، به همین مجاری ادراک اشاره کرده است. در سوره نحل (آیه ۷۸) وقتی که نعم الهی را می شمارد، می فرماید:

"والله اخبرکم من بطون امهاتکم"

"لا تعلمون شیئا و جعل لکم السمع و"

"الابصار والافئدة لعلکم تشکرون"

اینها مجاری ادراکند.

بنابراین سمع و بصری که در قرآن کریم است دو قسمت است:

یکی درونی، یکی بیرونی. بیرونی به عنوان مجاری درک و نعم الهی ذکر شده و درونی هم به عنوان بهره برداری صحیح از این مجاری درک، اگر از این مجاری درک بهره برداری بشود انسان حیات طیب دارد. حیات طیب لازمهاش سمع و بصر و فکیر بهره صحیح نبود مرده است و در همان عمق خیالات باطل دفن می شود.

اگر کسی مرده است، دیگر سمع و بصری و فوادی ندارد. چیزی که فعلا مورد بحث است، این است که:

با آن سرمایه های اولیه در کجا چیست؟

آیا یسر سرمایه اولیه ادراکی دارد یا ندارد؟ اگر بخواهد تفکر کند با چه تفکر کند و بیندیشد؟ آیا چیزهایی را به عنوان زیربنا

دارد که از آنها استفاده روباتی بکند یا نه؟ اگر بشر هیچ چیزی را نمی داند و درکش محال است چگونه بیندیشد؟ اگر چیزهایی را به عنوان سرمایه اولیه می نماند چگونه از آن سرمایه ها بهره برداری کند و آنها را ترتیب بدهد و نتیجه بگیرد؟ این راه چه راهی است؟ آیا راه عرفان است؟ راه حکمت است؟ چه راهی است در جهان بینی؟

ما الآن می خواهیم ببینیم که در جهان کنی هست و کی نیست؟ چه هست و چه نیست؟ قرآن ما را به این دعوت می کند، ما با چه

ابزاری بپیمیم که در جهان کنی هست و کی نیست و چه هست و چه نیست؟ و بالاخره ببینیم که قرآن ما را چگونه هدایت می کند؟

یکه فرمود: انسان را هدایت می کنیم، انسان هم یک موجود متفکری است و بهره

اندیشه و علم و آگاهی کار می کند، چگونه انسان را شناخت می دهد؟ از طرفی متکلم می گوید، تنها راه، کلام است، از طرفی

دیگر حکیم می گوید راه کلام کافی نیست! عارف می گوید راه حکیم کافی نیست!

راهی را که انسان با پیمودن آن به مقصد امکان می تواند جهانی را ببیند و بشناسد و به این واقعیتها بگردد چیست؟ آیا

قرآن بیان کرده یا نه و اگر بیان کرده آن راه چیست؟ در سوره مبارک اسراء فرمود:

"ان هذا القرآن یهدی للئی هی"

"اقوم"

نه تنها انسان را هدایت می کند بلکه تویم ترین و مستقیم ترین راه را به انسان نشان می دهد، طوری هدایت می کند که اگر پیروان این راه، آن را طی کنند هرگز سه

خطر نمی افتند. پس طرز و روش هدایت قرآن چگونه است؟ آیا تنها از راه تزکیه و عمل صالح است یا نه اعم از تزکیه و عمل صالح و تعلیم و تربیتهای اصولی است؟ و

اگر کسی معصوم نبود در اثر تزکیه و عمل

نبرد صم یکم نمی می شود، در قرآن کریم برای اینکه روشن شود منظور از نابینا آن کسی نیست که چشم ندارد بلکه آن کسی است که درک ندارد، در سوره حج تصریح کرده است.

"لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب"

"الئی فی الصدور"

اینها چشم ظاهریشان نابینا نیست اما آن دلی که در سینه آنها است، آن دل که باید بینا باشد، نمی بیند.

اینگونه آیات نشان می دهد که منظور از سمع و بصر همان بینش درونی است، قرآن، اندیشه صحیح را پیش می داند، آنهائی که از این مجاری ادراک استفاده کردند به

حیات تازه تری رسیدند، آن حیات تازه سمع و بصر و قلبی دارد، آنها که از این

مجاری ادراک استفاده نکردند، به حیات تازه و جدید نرسیدند و چون آن حیات را پیدا نکردند، قهر سمیع و بصیر و عاقل

هم نیستند، در سوره نحل (آیه ۹۷) این وعده را داده است:

"من عمل صالحا من ذکر او انثی"

"وهو مؤمن فلنحییینه حیاة طیبة"

کسی که دارای این دو رکن بود یعنی هم مؤمن و معتقد بود (حسن فاعلی) و هم عمل صالح داشت (حسن فعلی) و راه حیات طیب می رسانیم.

اگر این حیات طیب حاصل شد این شخص زنده است و مصداق:

"المن کان میتا فاحییناه و جعلنا له"

"نورا یشیی به فی الناس"

خواهد شد و اگر به این حد از حیات طیب نرسید، چون این حیات را ندارد قهرآمده است وقتی که مرده شد سمیع و بصیر و عاقل نیست. لذا در سوره فاطر (آیه ۲۲) فرمود:

"ان الله یسمیع من یشاء و ما انت"

صالح به جانی رسید که مشاهداتی داشت از کجا اطمینان پیدا کند که مشاهداتش حقیقی است، حالا خواه در عالم رؤیا چه چیزی را مشاهده کرده یا در بیداری؟ آن میسار مستقیمی که بتواند معیار صحیح شناخت او باشد که از آن، حق را از باطل تشخیص بدهد چیست؟ که با همان معیار ما بتوانیم اصل وجود مبدء را و وجود معاد و ضرورت وحی را و برقی وحی و دیگر علوم را و فرق معجزه و دیگر علوم غریبه را و رابطه اعجاز با رسالت وحی را تشخیص بدهیم؟ انسان اگر بگوید مطابق با کتاب و سنت عمل می‌کنیم، این از بین راه سخن گفتن است، اما از اول راه انسان بخواهد سخن بگوید که این راه است و لا غیر، این راه را مسا اینچنین شناختیم، او را با چه بیانی باید تبیین کند؟ بالاخره ما یک ترازوی مستقیم و قسطاس مستقیم باید داشته باشیم که همه افکار را با آن تطبیق کنیم و همه مشاهدات را هم با آن بتوانیم بسنجیم یا نه؟

ما به عنوان یک بشر می‌توانیم در حودمان جستجو کنیم، ببینیم که ما چگونه حرکت می‌کنیم؟ آیا ما که بشریم به هیچ‌ای آگاهی نداریم یا چیزهایی را می‌دانیم و چکوتنه می‌رسیم به آن چیزهایی که نمی‌دانیم؟ آن کسی که خودصراط مستقیم است و خود عیب ظریقت است، که همان میصوم می‌باشد،

"نحن المومنین المقسط، نحن میزان"

"الاحوال، نحن الصراط المستقیم"

که اهل بیت عصمت و طهارت هستند، آنها احتمال خلاف نمی‌دهند چون به جانی رسیدمانند که باطل در آنجا نیست، اما اگر کسی معصوم نبود، آیا باید یک قسطاس مستقیم از شناخت جهان داشته باشد تا هر چه به آن رسید یا هر چه را مطالعه کرد با آن میزان بسنجد یا نه؟ آیا برای پیشتر چنین حقیقی هست که برای خود میزان انتخاب کند و حسن انتخاب داشته باشد یا نه؟

اگر بخواهیم یک جهان بینی کافسی و کامل داشته باشیم، یک راه شناخت اساسی

داشته باشیم، قرآن بما نشان داده است یا نه؟ قرآن چگونه استدلال می‌کند در سوره انبیاء می‌فرماید:

"لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا"

این روش قیاس استثنائی است اگر در آسمان و زمین بجز خدای یکتا، پروردگاری بود جهان تباه می‌شد ولی در جهان فساد نیست، بدلیل آیات:

"تبارک الذی بیده الملك ..."

که در آنجا فرمود: فساد در عالم نیست، شما هر چه بیشتر در جهان فحش کنید هیچ نشانه‌ای از بی‌نظمی و فطور و شکاف نمی‌بینید، آیه ۳ و ۴ سوره ملک:

"الذی خلق سبع سماوات طباقا"

"ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت"

در آفرینش ناهمانگی نیست، اگر یک سلسله‌ای حلقاتش موزون و در جای خود بود هماهنگ است ولی اگر بعضی از حلقات نبود "فات بعض عن بعض"

تفاوت یعنی در میان حلقات حلقه‌ای فوت شده و از بین رفته است اگر یک امر مرتبطی یکسان و هماهنگ نبود می‌گویند این رشته دارای تفاوت هست ولی ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت، آنگاه ارجاع می‌دهد که شما از راه بصر و احساس و کم کم از راه اندیشه ببینید آیا شکافی در این سلسله و حلقه هست یا نه؟

"فارجع البصر هل تری من فطور"

"ثم ارجع البصر کترین ینقلب"

"الیک البصر خاشعا و هو حسیر"

آنچه در سوره ملک آمده بمنزله استثناء تالی است از آنچه در سوره انبیاء آمده و آن قضیه شرطیه است:

"لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا"

ولی فساد نیست پس الهه‌ای غیر از الله نیست، این چه روشی است که قرآن یا ما سخن می‌گوید و احتجاج می‌کند جز روش منطقی، این طرز استدلال برای اثبات مبدء و توحید مبدء همان روشی است که عقلا دارند که بدیهی را اول و نظری را باستاناد این بدیهی حل می‌کنند و آن را منطقی می‌نامند، در جهانی

دیگر می‌فرماید:

"و لو کان من عند غیر الله لوجدوا"

"فیه اختلافا کثیرا"

این یک قضیه شرطیه است برای اثبات اینکه قرآن وحی است می‌فرماید اگر این قرآن افتراضی بود که - معاذ الله - رسول - الله (ص) بسته بود و من عند غیر الله بود، حتما اختلاف می‌شد چون یک‌بشر عادی در طی این بیست و چند سال حالات گوناگون و حوادث مختلف، جنگ و صلح، فقر و غنا و صدها حالات دیگر بخواهد درباره احکام سخن بگوید اشتباهی، جهلی، و مانند آن راه پیدا می‌کند:

"لو کان من عند غیر الله" (مقدم)

"لو جدوا فیه اختلافا کثیرا" (ثالی)

ولی این تالی محال است برای اینکه الله نزل احسن الحدیث کنا با متشابهات مثنائی، سراسر قرآن همان و شبیه هم است هیچ اختلافی بین اینها نیست "یصدق بعضه بعضا" و ینطق بعضه ببعض، سراسر قرآن متشابه است، نه متشابه در مقابل محکم بلکه متشابه بمنمای نظیر هم یعنی این ۶ هزار و اندی آیه نظیر ۶ هزار ستون نیست که عمودی چیده شده باشد بلکه نظیر ۶ هزار هلالی است که بهم بسته‌اند که اگر یکی را آدم از بین ببرد همه فرو می‌ریزد باید به همه معتقد باشد همه این آیات انعطاف دارند و مثنائی هستند مثنائی مثنی هستند، بهم بسته و مرتبطند پس تالی باطل است فالمقدم مثله پس من غیر عند الله نیست آیا این جز استفاده از پسک روش عقلانی است که بدیهی را ترتیب می‌دهند و از او نتیجه نظری می‌گیرند یک اسلوب منطقی که با شکل قیاس افتراضی است یا قیاس استثنائی - ادامه دارد